

نقد مقاله

عوارض جراحی و پزشکی جزئی از بیماریست و یا دگرانگخته؟

دکتر حسین صالح*

در مورد این مقاله لازم دانستم مطالبی را به شرح زیر برای شما بنویسم تا چنانچه صلاح دیدید برای اطلاع خوانندگان در مجله چاپ شود. آنچه از این مقاله بدست می‌آید بیمار شخصیتی است سیاسی و شناخته شده که توانائی دریافت کمک درمانی از بزرگترین و البته مشهورترین پزشکان و جراحان را در سطح جهانی دارد.

در شروع بیماری پزشکان برای رسیدن به تشخیص صحیح بیماری لازم دانسته بودند که از غده لنفاوی گردن بیوپسی بشود ولی از آنجا که بنا بر نظر و عقیده نزدیکان بیمار امکان داشت که ذکر کلمه بیوپسی در ذهن بیمار سرطان را تداعی کند، بنابراین خواسته آنان از اظهار آن به بیمار خودداری می‌شود و در نتیجه بدون در دست داشتن بیوپسی برای بیمار تشخیص گذارده می‌شود که احتمالاً از تشخیص قطعی زیاد هم دور نبوده است. لذا فقط به تجویز دارو اکتفا می‌شود و چون بیمار از بیماری خود غافل می‌ماند، نمی‌تواند خود شخصاً در چگونگی درمان خود دخالت کند و با این فکر که بیماریش خطرناکی نیست، روزهای خود را سپری می‌کند. خاصه این که درمان داروئی هم بطور قطع تا حدودی مفید واقع می‌شود.

با توجه به اینکه انسان ذاتاً تمایلی به برخورد با واقعیات را ندارد و چون بنابر مثل معروف که حرف حق تلخ است، سعی می‌کند که از واقعیات فرار کند و با خیال خود که امکاناً عارضه مهمی در بین نیست، به زندگی خود ادامه می‌دهد تا اینکه زمانی می‌رسد که شرح آن را نویسنده مقاله به خوبی و روشنی نوشته است. ولی اگر پزشکان معالج در روز اول حاضر نمی‌شدند که بدون بیوپسی غده لنف گردنی به درمان بیمار پردازند، دو حالت اتفاق می‌افتد؛ یا اطرافیان بیمار موافقت می‌کردند که واقعیت به بیمار گفته شود و آن وقت درست است که بیمار ناراحت می‌شد، ولی این ناراحتی بیش از چند روزی بطول نمی‌انجامید و خیلی زود بیمار متوجه حال خود می‌شد و اجازه بیوپسی یا هر اقدام دیگری که برای تشخیص قطعی لازم بود را می‌داد.

حالت دوم این بود که پزشک معالج را با پزشک دیگری تعویض می‌کردند و اگر پزشک جدید هم به وظایف اخلاقی و حرفه‌ای خود پایبند می‌بود و او هم حاضر نمی‌شد که بدون در دست داشتن نتیجه بیوپسی اقدامی در درمان بیمار بکند آنوقت بود که فامیل بیمار تسلیم می‌شدند و اجازه بیوپسی و یا هر اقدام دیگری را می‌دادند.

اگر چنین می‌شد، من نمی‌گویم که بیماری راه خود را نمی‌رفت، ولی بطور قطع در این راهی که نویسنده مقاله به خوبی آن را شرح داده است، نمی‌رفت و مسلماً سرنوشت بیمار خیلی بهتر از آنچه گذشت می‌بود.

اگر پزشک یا پزشکان اولیه اصرار می‌کردند و موفق هم می‌شدند که اصل بیماری را با بیمار در میان بگذارند، چون بیماری مال اوست و اوست که حق دارد درباره چگونگی درمان خود تصمیم بگیرد، نه اطرافیان.

نویسنده پاسخگو: دکتر حسین صالح

تلفن: ۸۸۷۵۲۶۲۶

* استاد گروه جراحی مغز و اعصاب، دانشگاه علوم پزشکی تهران

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۹/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۲

از این گذشته بیمار بچه و صغیر نبوده که سرپرست او برایش تصمیم بگیرد. بهر حال بی خبر گذاشتن بیمار از بیماریش کاریست خلاف اخلاق پزشکی. جان هر کس متعلق به خودش است و هر کاری با آن می تواند بکند. چنانچه خودکشی هم جرم نیست و اگر کسی خودکشی کند و احیاناً از مرگ نجات یابد کسی او را محاکمه نمی کند. من مطمئن هستم که اگر بیماری این بیمار به شخص بیمار گفته می شد، بیماری روند دیگر و بهتری را طی می کرد.

تا تریا می رود دیوار کج

سنگ اول چون نهد معمار کج